هوالعلیم

افتراق بین تلبیه و نیّت احرام (2)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام - جلسه ۱۲۲

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحیم

اختلاف روایات در افتراق بین تلبیه و نیّت احرام

در جلسات گذشته صحبت در افتراق بین تلبیه و نیّت احرام بود که عرض شد روایات نسبت به این مسئله متفاوت می‌باشند من‌باب‌مثال روایاتی داریم که بر عدم جواز تجاوز از مواقیت بدون احرام دلالت می‌کنند، روایات این مسئله را هم خوانده‌ایم و دیگر نیازی به تکرار نیست. در مورد میقات داریم: «لا تُجاوِزْها إلّا و أنتَ مُحرِمٌ»،[1] در این زمینه روایات متعدد است و دلالت بر نهی می‌کند و نهی هم دلالت بر تحریم دارد و شکی در این مسئله نیست.

تلمیذ: «مَن أحرمَ دونَ الوقتِ فلا إحرامَ له.»[2]

استاد: بله، همین است که عرض کردیم. این روایات دلالت بر عدم جواز عبور از میقات دارد. همان‌طور که در جلسهٔ قبل عرض شد، احرام برای عمره یا حج عبارت است از نیّتی که می‌خواهد با آن نیّت این عمل را انجام دهد، آن نیّت می‌شود احرام.

عرض کردیم که انسان نباید بعد از نیّت احرام، عمل منافی انجام دهد، اگر انجام دهد، گرچه حرام نیست ولکن با نیّت احرام منافات پیدا می‌کند و باید دوباره آن نیّت احرام را تکرار کند.

مثلاً نسبت به مسئلهٔ غسل داریم:

عن علی بن ابی‌حمزة قالَ: سألتُ أباالحسن علیه السلام عن رَجلٍ اِغْتَسلَ لِلإحرام، ثُمَّ نامَ قبلَ أنْ یحرِمَ؟ قالَ: «علیه إعادةُ الْغُسلِ».[3]

که غسلِ مربوط به احرام به‌واسطهٔ نوم در اینجا نقض شده است.

یا در روایت دیگر داریم:

عن علی بن أبی‌حمزة قال: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن رجلٍ اِغتَسل لِلإحرام ثُمَّ لَبِسَ قَمیصاً قبلَ أن

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب ۱، ص ۳۰۷. ح ۲.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب ۹، ص ۳۲۰، ح ۳.

[3] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۱۰، ص ۳۳۰، ح ۲.

یحْرِم، قال: «قَدِ انْتَقَضَ غُسلُه».[1]

نیّت غسل با لُبس قَمیص در اینجا منافات دارد و باید دوباره انجام دهد.

یا در روایت دیگر داریم:

عن محمد بن مسلم عن أبی‌جعفر علیه السلام قال: «إذا اِغتَسَل الرَّجلُ و هو یریدُ أن یحرِمَ فلبِس قَمیصاً قَبل أن یلبِّی فعلیهِ الغُسلُ».[2]

این روایت هم می‌فرماید: «باید غسل را انجام دهد».

روایات در اینجا زیاد هستند؛ روایاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه وقتی که شخص می‌خواهد احرام ببندد یا اینکه نیّت غسل احرام کند، باید لُبس ثوبَین (دو حوله احرام) داشته باشد. این در اینجا تفاوت می‌کند. روایاتی که نسبت به عدم تجاوز میقات داریم، عدیده هستند و همان‌طوری که عرض کردیم، در این مسئله جای شک نیست، حتی نسبت به محاذات میقات هم ایراد و اشکال کرده‌ایم.

انحصار طریق ورود حاجّ به مکه در میقات

بنابراین طریق برای مکه و ورود حاجّ در میقات منحصر می‌شود و از محاذات میقات نیست. نسبت به محاذات میقات فقط در یک‌جا استثنا شده است که مدینه می‌باشد، آن هم «لمن أقام بها شهراً» که دلیل آن را هم عرض کرده‌ایم و این عدم تجاوز میقات مسلّم است و مطلبی در اینجا نیست.

مسئلهٔ تأخیر تلبیه در روایات

روایاتی در اینجا وارد شده‌اند که از امام علیه السلام راجع به خصوص احرام سؤال می‌شود، وقتی حضرت مسائلی مثل غسل و نیّت احرام و امثال‌ذلک را ذکر می‌کنند و می‌فرمایند که باید نیّت کنی از تروکی که خداوند آنها را در حال احرام واجب کرده است، بعد می‌فرمایند که تلبیه را به تأخیر بینداز، گرچه دوباره در اینجا روایات متفاوت است ولکن ما می‌بینیم که مسئلهٔ تأخیر تلبیه در اینجا مطرح شده است.

قبلاً هم عرض کردم، همیشه در هر فرع فقهی که می‌خواهید وارد شوید، قبل از اینکه بخواهید مسائل مختلف و نقل اقوال را ببینید، اوّل کاری که انجام می‌دهید این است که باید سراغ روایات اصلیه بروید، آن روایاتی را که می‌توانید آنها را به‌عنوان اصل، پایه و ستون برای ترتّب آراء و ترتّب افکار خودتان قرار دهید، در یک‌جا جمع کنید، روایتی را که احساس می‌کنید می‌تواند خودش را با سایر موارد مخالف جمع کند، اصل قرار

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۱۱، ص ۳۳۰، ح ۱.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۱۱، ص ۳۳۱، ح ۲.

دهید. بعد می‌توانید روایات دیگری که منافات دارند را در دسته‌بندی‌های مختلف، قرار دهید و آن‌وقت متوجه شوید که روایات بر چه اساسی آمده‌اند و اصل کدام است.

من‌باب‌مثال یکی از روایاتی که می‌توانیم نسبت به آن دقت کنیم، روایت صدوق است:

عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: «إن أحرَمْتَ مِن غَمرَةَ أو مِن بَریدِ البَعثِ صلَّیتَ و قُلتَ ما یقولُ المُحرمُ فی دُبُرِ صلاتک، و إن شِئتَ لَبَّیت مِن مَوضِعِک، و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی».[1]

این روایت تصریح می‌کند بر اینکه شما می‌توانید بین تلبیه و نیّت احرام افتراق قائل شوید و تفرقه بیندازید. «إن شِئتَ»؛ یعنی هم می‌توانی این کار را انجام دهی و هم آن کار را، اما حضرت در اینجا أحدهما را تفضیل داده است و فرموده است که «و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی.»

تعریف روایت اصل در استنباط

این روایت اصل می‌شود؛ یعنی روایتی که امام علیه‌السلام مواضع را صریحاً در آن با جزئیات ذکر می‌کنند. این روایت صحیح السند است و حضرت می‌فرمایند که هر دو برای شما مقدور است؛ هم تلبیهٔ مقارن با نیّت احرام و هم تلبیهٔ مفارق با نیّت احرام و الفضل مع الثانی. این روایت اصل در استنباط می‌شود.

روایت دیگری در اینجا وجود دارد:

محمد بن یعقوب، عن عبدالله بن سِنان أنهُ سأل أباعبدالله علیه السلام: هل یجوزُ لِلمُتمتِّعِ بالعُمرةِ إلی الحج أن یظهِرَ التَّلبیةَ فی مسجدِ الشجرة؟ فقال: «نَعَم، إنما لَبَّی النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم فی الْبَیداء لِأنَّ الناسَ لم یعرِفوا التَّلبِیةَ فَأحبَّ أن یعلِّمَهم کیف التلبیة».[2]

جواز تلبیه گفتن در مسجد شجره و افضلیت آن در بیداء

روایت از محمد بن یعقوب از عبدالله بن سنان می‌باشد که صحیح است. حضرت می‌فرماید: «بله! جایز است». در جواز آن شک نداریم.

من‌باب‌مثال مسجد شجره در جای خاصی بوده است که همهٔ مردم نمی‌توانستند در آنجا جمع شوند، یعنی از نظر پستی و بلندی و رسیدن صدا به دیگران برابر نبوده است، البته الآن هم همین‌طور است؛ لذا حضرت می‌خواستند به بیداء بروند که مسطح بوده و همه حضرت را می‌دیدند و صدای حضرت را می‌شنیدند، آن‌وقت

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۵، ص ۳۷۲، ح ۱.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۵، ص ۳۷۲، ح ۲.

به آنها تلبیه را بگویند.

دقت کنید حضرت در اینجا هم می‌فرمایند که می‌شود در مسجد شجره تلبیه گفت ولکن پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مردم را به بیداء بردند. صحبت در این است اگر بین تلبیه و نیّت احرام افتراق جایز نباشد، علت تعلیم دادن پیغمبر چیست؟! می‌توانستند در مسجد مدینه تعلیم دهند، پیغمبر که کار حرام انجام نمی‌دهد! پیغمبر که امر خلاف انجام نمی‌دهد! پس معلوم است که می‌شود این کار را انجام داد و جایز است؛ لذا این عمل را به‌عنوان تعلیم هم برای مردم قرار داده است که در بیداء باشد، حضرت به‌خاطر تعلیم، امر خلاف انجام نمی‌دهد چون اگر امر خلاف باشد، احرام او باطل است، پس معلوم می‌شود که می‌توان تلبیه را در خارج از مسجد هم انجام داد.

تلمیذ: این مطلبی که راجع به استنباط فرموده‌اید؛ اگر انسان خالی‌الذهن باشد، آیا همان صراحت کفایت می‌کند؟ در چه صورت خالی‌الذهن صدق می‌کند؟! این فضایی که الآن برای ما هست به‌خاطر مطالبی است که شما فرموده‌اید. اینها به فهمیدن ما کمک می‌کنند اما اگر واقعاً خالی‌الذهن باشیم و روایات را در اختیار ما قرار دهند، ما باید آن روایات را ببینیم.

استاد: ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.

تلمیذ: آیا همین صراحت کفایت می‌کند؟!

استاد: ببینید، یك‌وقت شما از عوام صحبت می‌کنید، عوام که چیزی نمی‌دانند، نگاه می‌کند که هرچه آخوند کاروان گفت، می‌گویند: «چشم»، حالا هرچه باشد؛ یك‌وقت صحبت در مورد مجتهد است و منابع و مدارکی که در اختیار دارد، اگر شما کتاب جواهر را نگاه کنید، می‌بینید یك مسئله را مطرح می‌کند، إن قلت می‌کند، اجماع می‌آورد، اجماع را رد می‌کند، حرف مخالف را بیان می‌کند، آن را رد می‌کند، در نتیجه نه شما می‌فهمید که پایان قضیه چه شد و نه خودش می‌فهمد.

ابتدا می‌گوید که این قضیه اجماعی است، بعد می‌گوید که أظهر من الشمس است، از ضروریات است،[1] آخرش هم می‌گوید که این مسئله از مشکل‌ترین مسائل است،[2] کدام را بپذیریم؟! بعد هم شما به سراغ روایات می‌آیید و روایات را نگاه می‌کنید، می‌بینید که آن بیچاره هم که این مطلب را گفته است، گیر این روایات افتاده است و ناچاراً این‌طور گفته است، فرض کنید که کمی هم باید بیشتر درس می‌خوانده که نخوانده است.

ببینید این روایتی است که حضرت در مورد میقات می‌فرماید: «لا تُجاوِزْها إلّا و أنتَ مُحرِمٌ»، چطور

---

[1] جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۱۰۳.

[2] همان، ۱۱۶.

می‌توانید روایتی از این صریح‌تر پیدا کنید؟! معنای احرام در اینجا چیست؟! معنای احرام همان تلبّس به ثوبین، نیّت احرام، التزام به تروک و اتیان به لوازم احرام است. این معنای احرام است و شما در اینجا متوجه می‌شوید که باید با احرام بود. از طرف دیگر روایتی می‌بینید که می‌فرماید:

«لا تلبّ حتی تمشی میلاً و تَصِلَ إلی البیداء فتلبّه»،[1] حالا باید چه‌کار کنیم؟! منظور در اینجا چیست؟ یک عدّه گفته‌اند که منظور جهر به تلبیه است،[2] یک عدّه گفته‌اند که منظور تقیه است و حمل بر تقیه کرده‌اند و امثال‌ذلک چیزهایی که اصلاً دلیل ندارد.

حالا این تأویلات بعیده و امثال‌ذلک را بگوییم یا نگوییم، صحبت در این است که ما باید چه‌کار کنیم؟! ما با یک دسته از روایات خالص و بدون حرف و نقل و نِقاش مواجه نیستیم بلکه روایات مختلفی داریم که بعضی از آنها در یک‌جا جواز افتراق بین تلبیه و احرام را بیان می‌کنند و در بعضی دیگر از آنها حضرت امر به تلبیه در همان موقع احرام می‌کنند.

اینجا است که باید مجتهد در روایاتی که از امام علیه‌السلام صادر شده‌اند، بگردد و همه را نگاه کند، آن‌وقت یك روایت صحیحی را که می‌شود روی آن دست گذاشت و می‌تواند خود را با متخالفات از روایات تطبیق دهد، پیدا کند و آن را به‌عنوان اصل قرار دهد، وقتی که به‌عنوان اصل قرار داد، آن موارد مشکوکه و مختلفٌ‌فیه را حمل بر این می‌کند.

فرض کنید وقتی که شما از مولا مجملات یا مطلقاتی را شنیده‌اید، آن‌وقت چطور به این مجملات عمل می‌کنید با اینکه می‌دانید مولا نظرش در القاء این عبارات معنای خاصی است که با متفاهم شما جور درنمی‌آید؟! در کلمات مولا می‌گردید تا یک معنای صریح، مقیَّد و مخصَّصی پیدا کنید، عام را بر آن حمل می‌کنید، مجمل را بر مبیّن حمل می‌کنید، مطلق را بر مقیّد حمل می‌کنید. همان کار را باید در اینجا انجام دهید؛ در آنجا می‌گردید تا مقید را پیدا کنید، اینجا می‌گردید تا آن روایتی را که دلالت آن روشن و صراحت و توضیحش بیشتر است را اصل قرار دهید و سایر روایاتی را که ممکن است در اینجا با این روایت مخالف باشند، بر این روایت حمل

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۳۴، ص ۳۷۱، ح ۸:
«عن عبدِ اللَه بنِ الحسنِ عن جدِّهِ عِلی بنِ جعفرٍ عن أخِیهِ مُوسی بنِ جعفرٍ علیهماالسلام قال: سَألتُهُ عَنِ الإحرامِ عندَ الشَّجَرَةِ، هَل یحِلُّ لِمن أحرَمَ عِندها أن لا یلَبِّی حتّی یعلُوَ البَیداءَ، (قالَ: "لا یلَبِّی حتّی یأتِی البَیداءَ) عِند أوّلِ میلٍ فأمّا عند الشَّجرةِ فلا یجُوزُ التَّلبِیةُ".»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۳۴، ص ۳۷۱:
«أقول: هذا محمول علی نفی الوجوب او مرجوحیة الجهر بالتلبیه عند الشجرة لا علی مطلق التلبیة، و لا علی تحریم الجهر لما یأتی، إن شاء اللَه.»

می‌کنید، اگر غیر از این کار را انجام ندهیم، چه‌کار کنیم؟!

معنای حمل بر تقیه و جایگاه آن

آیا باید بگوییم تقیه است؟! تقیه یعنی چه؟! یعنی این روایت بی‌جهت است و باید آن را کنار بگذاریم، یعنی امام علیه السلام بی‌جهت گفته است، معنایش یعنی دروغ، این معنای تقیه است. می‌گوید: «حمل بر تقیه»! اصلاً نمی‌فهمد که تقیه چیست! در هر جایی فوری به تقیه ربط می‌دهند. تقیه یعنی کلام امام هیچ حجیّتی ندارد. شما تا جایی که می‌توانید کلام امام را حمل بر صحّت کنید، حق ندارید که حمل بر تقیه کنید! تقیه در موقعی است که شما هیچ راهی برای حمل بر صحّت یا حمل بر چیزی پیدا نکردید، آن‌وقت می‌گویید که چاره‌ای نداریم، بالأخره امام علیه السلام این را فرموده است، لذا باید بگویید که تقیّةً است مثلاً کسی در مجلس حضور داشته است و امام علیه السلام می‌خواسته تا این مطلب را بپوشاند.

همان‌طور که اتفاق می‌افتد من‌باب‌مثال وقتی که دو نفر به مدینه خدمت امام علیه السلام آمدند و دیدند که در باز است و مجلسی برقرار است، آنها هم وارد شدند و دیدند که ابوحنیفه در آن مجلس حضور دارد ـ او هم خیر سرش در مدینه نزد امام علیه السلام نشسته است ـ حضرت حدیثی در آنجا فرمودند که همه به آن استشهاد می‌کنند، درحالی‌که فقط صدرش را نگاه می‌کنند و ذیلش را رها می‌کنند. حضرت فرمودند:

چطور ما می‌توانیم بر هر چیزی که می‌خواهیم اراده کنیم پیدا کنیم؟! کجا می‌توانیم؟! کنیزی تخلّف کرده و پنهان شده بود من به دنبال او می‌گشتم تا او را تنبیه کنم، آن‌وقت به ما می‌گویند که شما علم غیب دارید!

افراد تعجب کردند! مطالبی که تابه‌حال از امام علیه السلام می‌شنیدند و معرفتی که از امام علیه السلام داشتند با این کلام حضرت منافات دارد. احتمالاً نیش ابوحنیفه هم تا بیخ گوش باز شده بود که امام خودش این مطالب را می‌گوید، او هم مثل ما است، عجب! پس خیلی باهم مشکلی نداریم. وقتی که ابوحنیفه رفت، همین مجلس دوباره برپا شد، افراد گفتند که یا بن رسول الله این چه حرفی بود که ما از شما شنیدیم؟! حضرت فرمودند:

مگر ندیدید که چه کسی در مجلس نشسته بود؟! (بعد حضرت می‌فرمایند:) هیچ چیز در زمین و آسمان نیست الاّ اینکه علم آن [نزد ماست].[1]

---

[1] الکافی، ج ۱، کتابُ الحُجّةِ، بابٌ نادِرٌ فِیهِ ذِکرُ الغیبِ، ص۲۵۷، ح ۳، با قدری اختلاف:

«عن سَدیرٍ قال: کُنتُ أنا و أبوبصیرٍ و یحیی البزّازُ و داودُ بنُ کَثیرٍ فی مجلسِ أبی‌عبدالله علیه السلام إذ خَرَجَ إلینا و هُو مُغضَبٌ فلمّا أخَذَ مَجلِسَهُ قال: "یا عجباً لِأقوامٍ یزعُمُونَ أنّا نَعلَمُ الغَیبَ ما یعلمُ الغیبَ إلاّ الله

عزّوجلّ لَقَدْ هَمَمْتُ بضَرْبِ جاريتِی فُلانةَ فهَرَبَتْ مِنّی فما عَلِمتُ فِی أی بُیوتِ الدّار هی!" قال: سدیرٌ فلمّا أن قام مِن مجلِسِهِ و صار فِی منزِلِهِ دَخَلتُ أنا و أبو بصیر و مُیسِّرٌ و قُلنا لهُ جُعِلنا فِداک سَمِعناک و أنت تقُولُ کذا و کذا فی أمرِ جاریتِک و نحنُ نَعلمُ أنّکَ تَعلمُ عِلماً کثِیراً و لا نَنْسُبُکَ إلی عِلمِ الغیب. قال: فقال: "یا سدیرُ أ لم تقرأِ القُرآن؟" قُلتُ: بلی! قال: "فهل وَجَدتَ فِیما قَرأتَ مِن کتاب الله عزّ و جلّ: ﴿قَالَ ٱلَّذِی عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡکِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِیکَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن یَرۡتَدَّ إِلَیۡکَ طَرۡفُکَ﴾" قال قُلتُ جُعِلتُ فِداک قد قَرأتُهُ. قال: "فهل عَرَفتَ الرَّجُلَ و هل عَلِمتَ ما کانَ عندَهُ مِن عِلمِ الکتاب؟!" قال: قُلتُ: أخبرنی بهِ قال: "قدرُ قطرةٍ مِن الماء فِی البحرِ الأخضرِ فما یکونُ ذلِک مِن عِلمِ الکتاب؟!" قال: قُلتُ: جُعِلتُ فِداک! ما أقلّ هذا! فقال: "یا سَدِیرُ! ما أکثر هذا أن ینْسُبَهُ الله عزّ و جلّ إلی العلمِ الّذی أُخبِرُکَ بهِ یا سَدِیرُ فهل وَجَدْتَ فیما قرأت مِن کتاب الله عزّ و جلّ أیضاً: ﴿قُلۡ کَفَیٰ بِٱللَّهِ شَهِیدَۢا بَیۡنِی وَبَیۡنَکُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡکِتَٰبِ﴾" قال: قُلتُ: قد قرأتُهُ جُعِلتُ فِداک! قال: "أ فمن عِندهُ عِلمُ الکتابِ کلُّهُ أفهَمُ أم مَن عندهُ علمُ الکتابِ بَعضهُ؟!" قُلتُ: لا بل مَن عندهُ علمُ الکتابِ کلُّهُ! قال: "فأومأ بیدِهِ إلی صَدرِهِ و قال عِلمُ الکتابِ و الله کُلُّهُ عندَنا عِلمُ الکتابِ و الله کلُّهُ عِندَنا".»

ترجمه: «سَدیر گوید: من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت با چهرهٔ خشمگین وارد شد و چون به جای خود نشست فرمود: "واعجبا از مردمانی که گمان می‌کنند ما غیب می‌دانیم، غیب را جز خدای عز و جل نمی‌داند، من خود آهنگ نمودم فلانه کنیزکم را بزنم، از دست من گریخت و ندانستم در کدام اطاق منزل پنهان شده است،" سَدیر گوید: چون از جای برخاست و به اندرون منزل تشریف برد، من و ابو بصیر و میسر خدمت او رفتیم و به او گفتیم: قربانت، ما از تو شنیدیم که چنین‌وچنان فرمودی دربارهٔ کنیزک خود، با اینکه می‌دانیم شما علم بسیاری داری و باز هم نسبت علم غیب به شما نمی‌دهیم، گوید: امام علیه السلام فرمود: "ای سَدیر مگر تو قرآن نمی‌خوانی؟" گفتم: چرا؟ فرمود: "تو در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی به این آیه برخوردی؟ ﴿گفت: آنکه نزد او بود علمی از کتاب: من آن را برای تو می‌آورم پیش از آنکه چشم بر هم زنی﴾" گوید: گفتم: قربانت، من آن را خوانده‌ام، فرمود: "آن مرد را شناختی و دانستی چه علمی از کتاب نزد او بوده؟" گوید: گفتم که به من از آن خبر دهید، فرمود: "علم او به اندازهٔ یک قطره بوده است در دریای اخضر (مدیترانه) این اندازه چیست نسبت به علم کتاب؟" گوید: گفتم که قربانت، چه بسیار کم است این اندازه، فرمود: "ای سَدیر چه بسیار است که خدای عز و جل او را منسوب به آن علمی کرده که من به تو خبر می‌دهم، ای سدیر آیا در آنچه از قرآن خدای عز و جل خواندی این آیه را خوانده‌ای بگو ﴿بس است برای گواه میان من و شما خداوند و کسی که علم کتاب دارد﴾" گوید: گفتم: آن را خوانده‌ام قربانت، فرمود: "کسی که همهٔ علم کتاب را دارد بافهم‌تر است یا کسی که جزئی از علم کتاب

حالا اینها صدر روایت را نگاه می‌کنند که حضرت فرمودند که من نمی‌دانم این کنیز کجا پنهان شده است اما ذیلش را نمی‌بینند که مسئله به چه نحوی بوده است. بله! ائمه علیهم السلام هم گرفتار بودند، هرجا که نمی‌شود با آن جنبهٔ امامت و ولایت مسئله را بیان کنند بلکه با همین جهت ظاهر و امثال‌ذلک بوده است.

بنده در آن قضیه توضیح داده‌ام که چطور می‌شود امام علیه السلام پرده را بر خودش بپوشاند و اجازه ندهد که آن علم لدنّی به‌صورت نفس در مرتبهٔ تصور و در مرتبهٔ خیال قرار بگیرد، امام می‌تواند این کار را انجام دهد، ما هم می‌توانیم انجام دهیم.

فرض کنید که دیشب قضیه‌ای برای شما اتفاق افتاده است و باعث ناراحتی شما شده است، وقتی که به اینجا می‌آیید، ذهن شما مرتباً می‌خواهد شما را به آن مسئله‌ای بکشاند که دیشب اتفاق افتاده است اما شما می‌گویید که اگر ذهن ما آنجا باشد بحث را نمی‌فهمیم چون اینجا مجلس بحث است؛ لذا مرتباً خودتان را منصرف می‌کنید. می‌کنید یا نمی‌کنید؟! اجازه نمی‌دهید آن خیال بیاید، امام هم می‌تواند همین کار را انجام دهد؛ می‌تواند اجازه ندهد که آن علم و مکنون علمی که لایشُذُّ عنه مثقال ذرة و اطلاع و علم او بر ماسوی اللَه به‌خاطر مصالحی و هزار جهت دیگر، در مرتبهٔ ظاهر نفس بیاید و ظاهر شود لذا می‌گوییم که إذا شاؤوا علموا، اگر بخواهند یعنی همین.[1]

وقتی که یك نفر می‌گوید: دیشب قضیه‌ای بین شما با فلان شخص اتفاق افتاد، سریع می‌گویید: «بله بله»، این بله بله یعنی چه؟ یعنی قضیه را احضار کرده‌اید، شاؤوا علموا، الآن احضار کردید. همان‌طوری که این قضیه برای شما هست، تمام ماسوی اللَه هم در نفس امام علیه‌السلام همین‌طور وجود دارد که اگر بخواهد در مرتبهٔ ظاهر می‌آورد. البته امام در مراتب مادون نفس، کار خودش را انجام می‌دهد، «یا مَن لا یشْغَلُهُ شأنٌ عن شأنٍ»،[2] همین است. امام می‌تواند در مرتبهٔ خطاب و تکلّم فقط همان را که مورد نیّت است بیاورد.

حالا می‌گویند که خود امام فرموده است که من نمی‌توانم پیدا کنم و إذا شاؤوا علموا، اگر خدا بخواهد،

را دارد؟" گفتم: نه بلکه آن که علم همهٔ کتاب را دارد او با فهم بافهم‌تر است، سپس با دست خود اشاره به سینه‌اش کرده و فرمود: "به خدا علمِ کتاب نزد ما است، به خدا همه‌اش نزد ما است".»

[1] الکافی، ج ۱، کتابُ الحُجّة، بابُ أنّ الأئمّة علیهم السلام إذا شاءُوا أن یعلمُوا عُلِّمُوا، ص ۲۵۸، ح ۲:
«عن بَدرِ بنِ الولیدِ عن أبی الرّبیعِ عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: "إنّ الإمامَ إذا شاءَ أن یعلَمَ أُعلِم".»

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، أدعیة الأیام عن أبی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام، دعاء یوم السبت، ص ۵۰۳:
«... یا مَن لا یشْغَلُهُ شأنٌ عن شأنٍ ... .»

پس معلوم است که امام کاره‌ای نیست، بله! کاره‌ای نیست! هر چه هست خدا هست، چه کسی در دنیا کاره‌ای است؟! کسی کاره‌ای نیست، لا مؤثّرَ فی الوجود الاّ اللّه ولی صحبت در این است که همین امامی که خودش را کاره‌ای نمی‌داند، همه‌کاره است، همین امام است که تمام عالم در اختیار و تحت ولایت او است.

این روایات را ما مستقیماً حمل بر تقیه می‌کنیم، درحالی‌که ربطی به تقیه ندارند، تقیه جا دارد. پس همان‌طور که عرض کردم یا باید بگویید که تقیه است یا اینکه امام علیه السلام یک قضیهٔ شخصیه را متناسب با حال آن شخص بیان کرده است، ـ اتفاق هم افتاده است و می‌افتد ـ بعد او این قضیه را به‌عنوان یک اصل کلی برای دیگران نقل کرده است و برای ما مشکل پیدا شده است که چطور این کلام با یک مبنا تضاد پیدا کرده است.

لذا وظیفهٔ مجتهد این است که اول به سراغ روایاتی برود که می‌توانند بدون هیچ‌گونه شکی اصل قرار بگیرند. مثل این روایت که حضرت می‌فرماید: «إن شِئتَ لَبَّیت مِن مَوضِعِك، و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی» هیچ شکی در آن نیست، یعنی مو لایِ درز این روایت نمی‌رود! حضرت صریحاً به دو قسم تقسیم کردند؛ یك‌قسم تلبیهٔ مقارن با احرام و قسم دیگر «و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی»، تمام شد! حالا چه کسی می‌تواند این روایت را تخصیص بزند؟! آیا می‌توانیم بگوییم این روایت تقیه است یا که این روایت با لحاظ خصوصیت شأنیه و شخصیه بیان شده است؟! آیا می‌توانیم بگوییم که حضرت این روایت را بی‌جهت فرمودند؟! نمی‌توانیم بگوییم چون روایت صحیح است و شکی هم در آن نیست؛ لذا آیا این روایت می‌تواند به‌عنوان پایه قرار بگیرد برای مجتهدی که می‌خواهد تشخیص دهد که تأخیر تلبیه از احرام جایز است یا نیست؟! می‌گوییم: بله! جایز است «و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی». آن‌وقت روی این حساب روایات دیگری داریم که می‌فرمایند: باید تلبیه را برای بعد المشی بگذارید. حتی در اینجا در کافی روایت داریم که روایت صحیحی است:

عن ابن ابی عمیر عن حفص بن البَختری ٍّ و عبد الرحمن بن الحجّاج و حماد بن عثمان عن الحلبی جمیعاً عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: «إذا صَلَّیتَ فی مسجدِ الشجرةِ فَقُلْ و أنتَ قاعِدٌ فی دُبُرِ الصلاةِ قبلَ أن تَقومَ ما یقولُ المُحرِمُ، ثُم قُم فَامْشِ حتی تَبلُغَ المِیلَ و تَستَوی بِکَ البَیداء، فإذا اِستَوَتْ بکَ فَلبِّه».[1]

همهٔ [روات] صحیح هستند، حضرت نمی‌فرمایند که لبیک بگو! بلکه می‌فرمایند که آن چیزی را بگو که مُحرم باید بگوید، دعای آن در روایت هست که قبل از احرام باید بخوانید، می‌فرماید:

خدایا من بدن خودم را از هر آنچه که نهی فرموده‌ای حرام کرده‌ام و... من عبد تو هستم، من تحت

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۵، ص۳۷۳، ح ۳.

عبودیت تو درمی‌آیم و از هر چه تعیّنات است خارج می‌شوم و بنابراین، این کارها را انجام می‌دهم.[1]

واقعاً این روایت عجیب است، یعنی حضرت در ابتدا احرام را در فضایی می‌برند که مُحرم باید در آن فضا وارد شود، بعداً لوازم احرام ـ تروك، عدم آمیزش با نساء و امثال‌ذلك ـ به‌دنبال آن می‌آید، «ثُم قُم فَامْشِ حتی تَبلُغَ المِیلَ»، یك میل از مسجد شجره خارج شوید. شما صریح‌تر از این روایت چه می‌خواهید؟! هم آن روایت صریح است، هم این روایت که می‌فرماید: «و تَستَوی بِكَ البَیداء»، وقتی این‌طور شد، «فإذا اِستَوَتْ بك فَلبِّه».

تلمیذ: آیا منظور فاصلهٔ بین انجام احرام و تلبیه است که حتماً باید به صحرا رفت تا مسیر صاف باشد؟

استاد: ببینید من هم عرض کردم که بیداء یعنی وقتی که...

تلمیذ: مسجد شجره و بیداء متصل به شهر هستند یعنی اگر ما سوار اتوبوس شدیم قبلش بگوییم و بگذریم؟!

استاد: نه، باید مدتی بگذرد؛ یک کیلومتر برود.

تلمیذ: اگر در شهر هم بود، اشکالی ندارد؟

استاد: بله، در شهر نیست، الآن مسجد شجره خارج از مدینه است.

تلمیذ: الآن متصل است.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۱۶، ص۳۴۰، ح ۱:

«عن مُعاویة بن عمّار عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: "لا یکونُ الإحرامُ إلاّ فِی دُبُرِ صلاةٍ مکتوبَةٍ أو نافِلةٍ فإن کانَتْ مَکتُوبةً أحْرَمْتَ فی دُبُرِها بَعدَ التّسلیم و إن کانَت نافلةً صَلّیتَ رکعتین و أحرَمتَ فی دُبُرِهما فإذا اِنفَتَلْتَ مِن صلاتِک فاحمدِ الله و أَثْنِ علیهِ و صَلِّ علی النّبی صلّی الله علیهِ و آلهِ و تقُولُ: اللهمّ إنِّی أسألُک أن تَجعَلَنی مِمّن اِستجابَ لکَ و آمَنَ بوَعدِکَ و اِتَّبَعَ أمرکَ فَإنِّی عَبدُک و فِی قَبضتِکَ لا أُوقی إلاّ ما وَقَیتَ و لا آخُذُ إلاّ ما أعطَیتَ و قد ذَکرْتَ الحجَّ فأسألُک أن تَعزِمَ لی علیهِ علی کتابک و سُنّةِ نبیک صلّی الله علیهِ و آلِهِ و تُقَوِّینی علی ما ضَعُفتُ عَنهُ و تَسلَّم مِنِّی مَناسِکی فِی یسرٍ مِنک و عافِیةٍ و اِجعلنی مِن وَفدِکَ الّذِین رَضِیتَ و اِرتضَیتَ و سَمَّیتَ و کَتَبتَ اللهمّ إنِّی خَرَجْتُ مِن شُقّةٍ بَعیدةٍ و أنفقتُ مالی اِبتِغاءَ مَرضاتِکَ اللهمَّ فتَمِّمْ لِی حَجِّی و عُمرتی اللهمّ إنِّی أُریدُ التّمتُّعَ بالعُمرةِ إلی الحجِّ علی کتابک و سُنّةِ نبیک صلّی الله علیهِ و آلِهِ، فإن عَرَضَ لِی عارِضٌ یحبسُنی فحُلَّنی حَیثُ حَبَستَنی لِقَدَرِکَ الّذِی قَدَّرْتَ علی اللهمّ إن لم تَکن حَجَّةً فعُمرةً أحرَمَ لک شَعری و بَشَری و لَحمِی و دَمِی و عِظامِی و مُخّی و عَصَبی مِن النِّساء و الثِّیاب و الطِّیب أبتغِی بذلِک وَجهَکَ و الدّارَ الآخِرةَ، قال: و یجزیک أن تقُولَ هذا مَرَّةً واحِدةً حِینَ تُحرِمُ ثُمَّ قُم فَامْشِ هُنَیهَةً فإذا اِستَوَتْ بِکَ الأرضُ ماشیاً کُنْتَ أو راکباً فَلَبِّ".»

استاد: متصل است ولی خارج است، یعنی در (حوالی) مسجد شجره منازل نیست، سمت مسجد شجره به همان سمت مکه است؛ یعنی وقتی که مُحرم و معتمر از مسجد شجره بیرون می‌آید به سمت مدینه برنمی‌گردد بلکه به سمت مکه می‌رود، به سمت مکه هم بیداء است، یك میل بعد از مسجد، بیداء است یعنی در همان‌جا اگر سرازیری را طی کند دیگر جاده صاف می‌شود و بیابان را ادامه می‌دهد، حضرت می‌فرماید که در آنجا تلبیه نگو بلکه در آنجا قل ما یقول المُحرم که همان دعا است که من احرام می‌بندم ـ فرض کنید که (اجتناب از) طیب، نساء، صید و امثال‌ذلك ـ و خودم را محرم می‌کنم ولی صحبت از تلبیه نیست، بعد حضرت می‌فرماید که حرکت کن و در روایت‌های دیگر داریم که ماشیاً أو راکباً. بنابراین بهتر است وقتی که انسان سوار اتوبوس می‌شود، تلبیه نگوید، وقتی که اتوبوس حرکت کرد و بیرون آمد و از مسجد شجره هم بیرون رفت، آن‌وقت تلبیه بگوید. اینکه من قبلاً به خانم‌هایی که می‌پرسیدند: «آیا تلبیه باید حتماً در مسجد شجره باشد؟» می‌گفتم که لازم نیست بلکه در همان حوالی هم باشد اشکال ندارد، به‌خاطر همین قضیه بوده است که خود مسجد شجره الزامی برای احرام (تلبیه) ندارد.

روایت دیگر از ابی علی اشعری از صفوان است که روایت موثقه است:

عن أبی علی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن إسحاق بن عمار، عن أبی الحسن علیه السلام قال: قلتُ له: إذا أحرمَ الرَّجلُ فی دُبُرِ المکتوبة، أ یلبِّی حین ینهضُ به بعیرهُ، أو جالساً فی دُبُر الصلاة؟ قال: «أی ذلک شاءَ صَنَع».[1]

حضرت می‌فرماید که هر طوری بخواهد، می‌تواند و در این صورت اشکالی ندارد، روایات دیگری هم در این مسئله داریم.

یک روایت دیگر هم داریم که روایت شیخ طوسی است:

عن عمر بن یزید، عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: «إن کُنتَ ماشیاً فاجهَر بإهلالِک و تَلْبیتِک مِن المسجد، و إن کُنتَ راکباً فإذا عَلَتْ بک راحِلتُک البَیداء».[2]

یعنی در مشی بهتر است که در مسجد شجره باشد و راکب در بیداء باشد، از این روایت معلوم می‌شود که منظور وجوب نیست؛ یعنی وقتی که حضرت مسئله را به این کیفیت بیان می‌کند، می‌خواهد استحباب را بفرماید. «و إن کُنتَ راکباً» یعنی چه؟! مگر شخص از دابّه پایین نمی‌آید؟! بله، پایین می‌آید، البته ممکن است

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۵، ص۳۷۳، ح ۴.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۴، ص ۳۶۹، ح ۱.

بگوییم که شخص درحالی‌که سوار مرکب بوده، به مسجد شجره رسیده و نیّت احرام کرده است؛ یعنی از مرکب پایین نیامده است که ماشی باشد، وقتی که عبور می‌کند، حضرت می‌فرماید که پس اجازه بده که یک کیلومتر هم بگذرد، آن‌وقت تلبیه بگو ولی اگر از مرکب پایین آمدی و پیاده هستی، باید تلبیه را در آنجا بگویی.

متداول بودن پیاده رفتن از مدینه تا مکه برای انجام حج و عمره

این یک قسم است که می‌توانیم معنی کنیم ولیکن مقداری بعید است اما حضرت می‌فرمایند که اگر پیاده انجام می‌دهی [إن کُنتَ ماشیاً]؛ معنای روشن این است که پیاده رفتن از مدینه تا مکه برای انجام دادن عمره و حج یک امر متداول بوده است، مردم از مدینه تا مکه پیاده می‌رفتند؛ لذا حضرت می‌فرمایند: «إن کُنتَ ماشیاً» یعنی اگر پیاده می‌روی و مرکب نداری از همان‌جا تلبیه را بگو که در اینجا استحباب دارد، اگر هم مرکب داری و به مسجد شجره آمدی، غسل کردی و امثال‌ذلک، صبر کن تا بعد از مدتی که گذشت، تلبیه بگو. حالا چه اثری در اینجا هست، خدا می‌داند که در حال رکوب باید مقداری سیر داده شود!

روایت دیگر از معاویه بن وهب است:

عن معاویة بن وهب قال: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن التَّهیؤِ لِلإحرام، فقالَ: «فی مسجد الشجرة، فقد صَلَّی فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و قد تَری اُناساً یحرِمون فلا تَفعَل حتی تَنتهِی إلی البَیداء حیثُ المِیلُ فتُحرِمون کما أنتم فی مَحامِلکُم تقول: لبیک اللهم لبیک».[1]

از آمادگی برای احرام می‌پرسد، نه خود احرام. ببینید می‌گویند: «فلا تَفعَل» حضرت در اینجا می‌فرماید که به مردم نگاه نکن، تا اینکه به بیداء برسی، لازم نیست که از مرکب پایین بیایید بلکه همان‌طوری‌که بر دابّه و محامل هستید احرام می‌بندید و «تقول: لبیک اللهم لبیک».

بنابراین ما در اینجا دو یا سه دسته روایات داریم؛ یک‌دسته روایات راجع به عدم جواز تجاوز از میقات إلاّ محرماً، می‌باشد و مقداری مسئله را پیچانده و قدری فقهاء را سرگرم کرده است که خلاصه این قضیه چه می‌شود؟ تجاوز از میقات بدون احرام جایز نیست چون عبارت، عبارتِ عدم جواز است. از طرف دیگر روایت داریم که حضرت می‌فرماید: «و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی» یا اینکه در روایت دیگر داریم: «إن کُنتَ ماشیاً فاجهَر بإهلالِك و تَلْبیتِك مِن المسجد، و إن کُنتَ راکباً فإذا عَلَتْ بِك راحِلتُك البَیداء» پس اینها چه می‌شوند؟! آنچه که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که منظور از عدم جواز احرام، همان نیّت احرام است؛ منظور احرامی نیست که در آن، ترولك لازم و واجب باشد که همان تنفیذ و تثبیت احرام است مثل تکبیرة الإحرام صلاتیه است

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۴، ص ۳۷۰، ح ۳.

که دیگر بر شخص جایز نیست که عمل منافی انجام دهد؛ لذا شما می‌توانید قبل از اینکه تکبیر صلاة را بگویید، اعمال منافی هم انجام دهید ولی چون در اینجا فاصله ایجاد شده است؛ لذا بهتر است که دوباره این مسئله تکرار شود.

لزوم اتصال اقامه به صلاة

همان‌طور که بعد از اقامه یا در وقت اقامه اگر انسان مجبور به بیان حرفی یا انجام کاری شد، اقامه را دوباره تکرار کند زیرا اقامه متصل به صلاة است و انسان نباید مابین صلاة و اقامه فاصله بیندازد. در مورد احرام هم مسئله به همین کیفیت است، اینکه روایت دارد: عدم تجاوز از میقات إلّا محرماً، حضرت در اینجا می‌خواهد کیفیت احرام را بیان کند که نیّت احرام باید از آنجا باشد، همان‌طور که روایات دیگر که در این زمینه وجود دارند، عدم جواز را تفسیر می‌کنند و می‌فرمایند که نیّت احرام باید در مسجد شجره باشد و بعد تلبیه باشد؛ لذا دیگر لازم نیست که مانند بعضی از فقهاء عدم جواز تجاوز عن المیقات را مقیِّد و مبیِّن این روایات قرار دهیم و بگوییم: «منظور این روایات جهر بالتلبیة است،[1] جهر به تلبیه إلی البیداء مستحب است و نفس التلبیة نیست» اما در هیچ‌کدام از این روایات این مطلب نیست، این تبیین و تقیید بلا مقیِّد و بلا دلیل است.

از کجای این روایات اخفاء در تلبیه آمده است؟! اگر این‌طور بود، حضرت می‌فرمودند، بیان این مطلب که کاری نداشت! وقتی حضرت در مقام بیان هستند اگر تأخیر در تلبیه جایز نباشد و عدم بیان این مسئله هم راوی را به اشتباه بیندازد، در این‌صورت چه مبرّری برای امام علیه السلام هست که این مسئله را اظهار نکند؟! اگر مقصود امام علیه السلام از جواز تأخیر تلبیه، جهر به تلبیه بود، می‌فرمودند که تلبیه را آهسته بگو ولکن صبر کن تا یک میل بعد، وقتی که به آنجا رسیدی، جهر کن. درحالی‌که در این روایات اگر نگوییم در حدّ تواتر، لکن می‌شود گفت در حدّ استفاضه، امام فضل و رجحان این امر را به تأخیر تلبیه در آنجا ذکر فرموده است؛ لذا این تعبیر و توجیه وجهی ندارد. همین‌طور تعبیر و توجیه دیگری که بعضی از افراد مثل مرحوم شیخ طوسی بیان کرده‌اند بر اینکه ممکن است حمل بر تفصیل باشد؛[2] فلا تلبّ به‌خاطر این است که بعضی‌ها مثل

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۳۴، ص ۳۷۱.

[2] الإستبصار، ج ۲، ابواب صفة الإحرام، باب ۱۰۱، ص ۱۷۰:
«فالوجه فی هذه الروایة أحد شیئین، أحدهما: أن یکون محمولا علی الجواز و الاخبار الأولة علی الفضل، و الثانی أن یکون المراد بها من کان ماشیا، لان من کان ماشیا یستحب له أن یجهر بالتلبیة من الموضع الذی یحرم فیه، و الراکب لا یجهر حتی یأتی البیداء یدل علی هذا التفصیل.»

اهل تسنن بودند که تلبیه را به تأخیر می‌انداختند. ولکن بعضی از فقهاء حمل بر استحباب کرده‌اند[1] و حق با آنها است. گفته‌اند که چه اشکال دارد که مستحب باشد؟! تلبیه در آنجا جایز است ولکن اگر تأخیر بیفتد استحباب دارد.

با توجه به اینکه بسیاری از روایات بر تأخیر تلبیه صراحت دارند، بنابراین در جمع بین روایات ما به اینجا می‌رسیم که در روایتی که امام علیه‌السلام می‌فرمایند که هر کدام را می‌خواهی انجام بده و فرق نمی‌کند، عبارت «فرق نمی‌کند» در اباحه است و منظور امام این نیست که در رجحان و فضل، فرق نمی‌کند بلکه فضل با تأخیر تلبیه است. امام در مقام بیان صرف الحکم بوده و در مقام بیان تقیید احدهما نبوده است. بر امام هم لازم است این‌طور بیان کنند چون در بعضی از موارد اگر امام علیه‌السلام به این نحو نفرماید، ممکن است برای افراد اشتباه به وجود بیاید که شاید واجب باشد؛ لذا حضرت می‌فرماید که هر کدام را که می‌خواهی انجام بده، تفاوت نمی‌کند، تفاوت در اصل تشریع و وجوب تلبیه است اما در اختیار أفضلها طبعاً روایات دیگری هستند که بر این مسئله دلالت دارند.

لزوم رساندن مضمون کلام امام علیه السلام توسط مجتهد به مقلّد

مرجوحیت تلبیه گفتن از مسجد شجره

از این جهت مجتهد باید مطلب را همان‌طوری‌که مضمون کلام امام علیه السلام است به مقلّد و افراد برساند.

ما باید به افراد بگوییم که تلبیه گفتن از مسجد شجره رجحان ندارد بلکه مرجوح است و باید مقداری از آنجا دور شوند. امروزه به‌خاطر راحتی مسئله، تلبیه را از مسجد شجره قرار داده‌اند، همه را جمع می‌کنند و لبیک می‌گویند و دیگر مسئله تمام می‌شود اما افرادی که جزء خواص هستند باید تلبیه را خارج از مسجد شجره بگویند. البته «باید» در اینجا به معنای تفضیل است، نه به معنای الزام.

نیّت احرام باید در مسجد شجره باشد و نباید از مسجد شجره مؤخر باشد به‌خاطر اینکه لا یجوز التجاوز عن المیقات إلا محرماً، از طرف دیگر امام می‌فرماید که لا تلبّه حتی تنتهی إلی البیداء این هم در آنجا دلالت دارد، حتی بالاتر از این روایت، امام در روایت دیگری می‌فرماید: «و الفضلُ أن تَمشی قَلیلاً ثُمَّ تُلبِّی»، در روایات

---

[1] روضة المتقین، ج ۴، ص ۳۵۵:
«یدل علی استحباب تأخیر التلبیة إلی البیداء لمن أحرم من الشجرة کما یدل علیه غیره من الأخبار الکثیرة.»

بسیاری است که حضرت با بیان «لا تلبّی» نهی می‌فرماید اما به‌نحو نهی الزامی نیست که دلالت بر تحریم و امثال‌ذلك داشته باشد.

یک‌وقت می‌گویند که بهتر است این کار را انجام دهی؛ یک‌وقت می‌گویند که انجام نده؛ دقت کنید! اینها دو مطلب هستند که مجتهد باید این را بفهمد؛ یک‌وقت امام علیه السلام می‌فرماید که بهتر است که این کار را انجام دهید؛ لذا آدم می‌گوید که ما بهتر را انجام می‌دهیم.

استفاده از تعبیر به نهی توسط امام علیه السلام برای رساندن تأکید استحباب

یك وقت حضرت می‌فرماید که انجام نده تا به آنجا برسی، این تأکید در استحباب را می‌فهماند که استحباب این‌قدر در اینجا تأکید دارد که به مرحله‌ای رسیده است که امام برای تثبیت این استحباب و تأکید آن مجبور شده است تا از تعبیر به نهی استفاده کند. فلا تُلَبِّه حتی تَنتَهی إلی البیداء، فرق می‌کند با اینکه حضرت بفرماید: «بهتر است که به بیداء بروید»، خیلی تفاوت دارند. این مطلب گفته نمی‌شود، درحالی‌که باید گفته شود.

نتیجهٔ صحبت این است، آنچه که برای احرام لازم است:

یکی لبس ثوبین است، البته بعد الغسل و یا بعد الصلاة حالا یا دبر الفریضة یا قِراءة رکعتین.

دوم نیّت احرام است که باید از اول میقات باشد که حتی لا یجوزُ التجاوز عن المیقات در اینجا حاصل نشود.

سوم تلبیه است، تلبیه را باید متأخّر از ابتدای میقات قرار داد، در مسجد شجره، ذات عرق و وادی عقیق داریم، نسبت به جاهای دیگر هم این روایات آمده است که انسان مقداری حرکت کند؛ یک میل که حرکت کرد بعد تلبیه بگوید.

بیان علت تأخیر تلبیه از احرام

شاید، شاید علت مسئله این باشد که انسان از آن موقعی که نیّت احرام می‌کند تا وقتی که به بیداء می‌رسد، خودش را در این مدت آماده کند؛ در این یک میلی که حرکت می‌کند آن آمادگی نفس را برای تنفیذ و تنجیز احرام پیدا کند چون الآن احساس می‌کند که دیگر مُحرم است و حالت او حالت احرام است و به سمت حج، عمره و مکه حرکت می‌کند. این مسئله و این حال غیر از این است که بگوید: «من نیّت کرده‌ام» و بلافاصله لبیک بگوید و امثال‌ذلک.

اتفاقاً این قضیه در مورد نماز هم همین‌طور است که انسان چند دقیقه قبل از نماز بنشیند و استراحت

کند، آیا روایات آداب نماز را نخوانده‌اید؟! باید صبر کند تا اطمینان نفس و توطین نفس بر حضور در صلاة پیدا کند اما ما همین‌طور از دستشویی می‌آییم و به‌دنبال مُهر می‌گردیم و مُهر را آنجا می‌گذاریم، یا علی و تمام می‌شود! درحالی‌که انسان باید بنشیند، فکر کند، وضعیت خود را بسنجد و آن‌وقت این نماز خیلی فرق می‌کند.

در اینجا هم وقتی که مُحرم نیّت احرام می‌کند، در فضای احرام قرار می‌گیرد، گرچه هنوز تلبیه نگفته است؛ لذا حضرت می‌فرماید که کمی جلو بیاید و مقداری از احرام بگذرد. در این مدت همین‌طور با خودش درگیر است که الآن چه می‌خواهد بشود؟! الآن چه قضیه‌ای می‌خواهد اتفاق بیفتد؟! من نیّت چه کاری کرده‌ام و باید چه کاری انجام دهم؟! وقتی که اشتعالش به نهایت می‌رسد، آن موقع دیگر جواز و امر به تلبیه برای او صادر می‌شود. به نظر من شاید این خصوصیتی است که فرد به‌خاطر این قضیه [باید تلبیه را تأخیر بیندازد]؛ لذا ما این مسئله را در همهٔ مواقیت مشاهده می‌کنیم و فقط مربوط به مسجد شجره نیست که حالا بگوییم قضیه‌ای در خصوص مسجد شجره وجود دارد که مثلاً خاکش مقداری قرمزتر است و فرق می‌کند بلکه دربارهٔ همهٔ مواقیت داریم که در موقع احرام تلبیه نگویید و اجازه دهید وقتی که یک میل رد شد، آن‌وقت تلبیه بگویید. یک میل رد شدن؛ یعنی آمادگی پیدا کردن؛ یعنی سرزده داخل مشو میکده حمام نیست! باید آمادگی نفس پیدا شود، آن‌وقت لبیکی که می‌گویی، یک هزارم لبیکی می‌شود که امام سجاد علیه السلام گفت! نه آقا! یک هزارم کجا؟! یک میلیونیوم آن هم نمی‌شود، تازه اگر با رعایت این مسائل باشد!

بنابراین باید این‌طور گفت که لبیک گفتن بهتر است که با نیّت احرام افتراق داشته باشد و بعد از گذشت یک میل از مسجد شجره باشد، این نتیجهٔ بحث شد.

حالا لبیک چیست و مسائل دیگر إن‌شاءالله در بحث بعدی صحبت خواهد شد. پس تمام عمره‌هایی که تا به حال انجام داده‌ایم...! حالا از این به بعد به‌نحو دیگر انجام می‌دهیم!

تلمیذ: اگر ما تلبیه را جزء احرام ندانیم دیگر این روایاتی که جواز عبور از میقات را الاّ محرماً می‌دانند ... از طرفی باید اثبات کنیم که تلبیه ... و نیازی به جمع کردن روایت نخواهد بود.

استاد: نه! وقتی که روایات دارند جایز نیست إلاّ مُحرماً...

تلمیذ: به تلبیه کاری ندارد.

استاد: اگر شخصی از شما بپرسد که مُحرماً به چه کسی می‌گویند؟ می‌گویید: به کسی می‌گویند که محرم است دیگر!

تلمیذ: من لبس الإحرام...

استاد: نه، شما از کجا می‌گویید؟! الآن این مطلب را می‌گویید اما تا حالا اگر به شما می‌گفتند: «احرام»، چه می‌فهمیدید؟! بینکم و بین اللّه؟ بالأخره باید یك‌طوری او را گیر بیندازیم!

تلمیذ: فقهاء ده پانزده قرن فکر کردند و این مسائل را بیان کرده‌اند!

استاد: حالا دیگر بالأخره این هم در کنار بقیهٔ مسائل است ولی علیٰ کلّ‌حال این مسائل هست، من همیشه به شما می‌گویم که آن‌قدر از این تعبیر اجماع و امثال‌ذلک زده شده‌ام که تا وقتی در یک جا می‌بینیم مسئلهٔ اجماع است، اصلاً ورق را رد می‌کنم و به صفحهٔ بعد می‌روم، شما نگاه کنید که آقا ادعای اجماع کرده است بر اینکه [تلبیه] در مسجد شجره است، درحالی‌که شما روایات را دیده‌اید! ما سر منقل که این حرف‌ها را نزده‌ایم! بلکه از وسائل الشیعه آورده‌ایم، تقاریر فقهاء را نقل کرده‌ایم، همین‌طور که نمی‌گوییم!

نتیجهٔ بحث ما این شد که اصلاً نباید لبیک را در مسجد شجره گفت، البته «نباید» به معنای حرام نیست بلکه به این معنا است که استحباب مؤکد دارد، در خارج مسجد باشد و یک میل هم باید گذشته باشد. حالا اگر این حکم را به دیگران بگویید، می‌گویند که اینها حکم جدیدی آورده‌اند! حکم جدید را از وسائل گرفته‌ایم! من خواب ندیده‌ام که بگویید: «خوابش را برای ما تعریف می‌کند» یا اینکه بگویید: «خواب زن چپ است!»

تلمیذ: آیا می‌توانیم بگوییم که جواز تلبیه در مسجد شجره، به‌خاطر اختلاف موضوع است؟! ممکن است برای شخصی در خود مسجد شجره آرامش پیدا شود مثل اینکه در نماز هم همین‌طور است، اگر انسان بدون مقدمات، استعاذه و بدون تکبیرات افتتاحیه وارد شود، ممکن است یک حواس‌پرتی برایش پیدا شود ولی ممکن است بدون مقدمات هم آرامش وجود داشته باشد و تکبیرة الإحرام بگوید و وارد فضای نماز شود. این جوازی که برای تلبیه در مسجد شجره هست و همه را ملزم نکرده‌اند تا در بیداء تلبیه بگویند، به‌خاطر این است که ممکن است آرامشی که در مسجد شجره وجود دارد، با بیرون رفتن از مسجد ازبین برود و حالتی که در مسجد بود دیگر حاصل نشود.

استاد: ببینید صحبت آرامش و امثال‌ذلک را ما به این کیفیت عرض کرده‌ایم ولی وقتی که اصل یک حکم می‌خواهد تشریع شود، دلالت می‌کند که رضایت مولا بر اتیان آن مسئله به‌واسطهٔ حصول اقتضائات و مصلحت ملزمه در اینجا حاصل است. فرض کنید در مورد صلاة؛ چه زمانی وقت زوال است؟ از وقتی که اقتضای وجوب صلاة که همان اقتران و استواء شمس در خط عمود بر نصف‌النهار است، حاصل شود؛ یعنی از این موقع دیگر اقتضای برای صلاة و آن مصلحت ملزمه در اینجا حاصل شده است و وقتی که آن مصلحت به الزام رسید، ـ چون قبل از الزام مستحب است ـ دیگر بر شما واجب می‌شود ولی خود انجام دادن واجب هم تحت یک استحباب می‌رود. مثلاً به شخصی می‌گویند که باید فلانی را از این حجره اخراج کنی، این می‌شود حکم اوّلی؛ یعنی الآن مصلحت ملزمه برای اخراج این فرد از این حجره یا از این اداره آمده است و او باید الآن خارج شود، حالا ممکن است یک وقت شما این حکم را این‌طور اجرا کنید که دست و پای آن شخص را بگیرید و از طبقهٔ هشتم به پایین پرت کنید، این یک نحو اخراج است! به شما می‌گویند که چرا با او این‌گونه رفتار

کرده‌ای؟! بدبخت را تکّه‌تکّه کرده‌ای! می‌گویید که حکم اخراج او آمده بود، می‌گویند که حالا درست است که حکم اخراج او آمده بود ولی می‌توانستی دستش را بگیری و بیرون بیندازی، چرا از طبقهٔ هشتم به پایین انداختی؟! خلاصه این یک نحو اخراج است که دیگر اصلاً نه تاک ماند نه تاک‌نشان،[1] قضیه از ریشه حل می‌شود!

نحوهٔ دوم اخراج این است که گوشش را بگیرید و یک لگد هم به او بزنید و بگویید که فلان فلان شده برو بیرون! نحوهٔ دیگر اخراج این است که بگویید: «پرونده‌ات را بگیر و برو بیرون». و نحوهٔ دیگر هم این است که بگویید: «شما فعلاً بیرون باشید تا اینکه مشخص کنیم». یکی هم این است که به او می‌گوید: «یک مسائلی اتفاق افتاده است و من به صلاح شما می‌دانم که فعلاً مدتی در اینجا آفتابی نشوید!» همهٔ اینها اخراج است و همهٔ اینها اطاعت از مولا است، خصوصاً نحوهٔ اول که شخص را از آن بالا به پایین انداخت! به او گفتند که برو کلاه بیاور، سرش را آورد!

تمام واجباتی که تشریع شده‌اند بر این اساس است؛ یعنی ابتدا آن مصلحت ملزمه، اصل حکم مکلفٌ‌به و مأمورٌ‌به را تشریع می‌کند ولی در کیفیت اجرا، الأهم فالأهم، الأقدم فالأقدم، الأولی فالأولی می‌آید. برای نماز گفته‌اند که کیفیت اولش، اول وقت و کُل وقتش می‌باشد چون در اول وقت سر ملائکه خلوت است و بهتر می‌توانند آن را بالا ببرند! معمولاً این مصلی‌ها مخصوصاً ایرانی‌ها چند ساعتی دیرتر می‌خوانند. سنی‌ها اول وقت می‌خوانند، البته نماز آنها ولایت ندارد و بالا نمی‌رود، فقط چندتا شیعه می‌مانند که اینها شیعه نیستند بلکه شیره هستند! خلاصه اول وقت سر جبرئیل خلوت‌تر است، سرحال است و سر فرصت نماز را بالا می‌برد؛ لذا نماز خواندن در این وقت بهتر است. از این گذشته، هر چه به سمت مغرب می‌رود، آن مصلحت ملزمه سرجای خود باقی است و از آن کم نمی‌شود ولکن آن رضایت مولا بر اتیان، کم می‌شود و کم شدن همین‌طور تا مغرب ادامه دارد. مصلحت را اگر اول وقت انجام دهد، بارك اللَه دارد، آخر وقت انجام دهد عقاب ندارد، ـ بله! هر دو عقاب ندارند ـ ولی چنین مسئله‌ای هم بر آن مترتب نیست.

در مورد میقات هم قضیه به همین کیفیت است؛ یعنی از اول در مسجد شجره رخصت برای تلبیه آمده است ولی باید این مسئله برای آنها به تأخیر بیفتد، حالا به قول شما ممکن است برای شخصی در بیداء تلبیه گفتن امکان نداشته باشد مثلاً اینجا حالش بهتر است و یا مثلاً دلش می‌خواهد تلبیه گفتن در اینجا باشد یا اینکه

---

[1] غزلیات جامی، غزل شماره ۷۲۴:

مثلاً می‌خواهد از ابتدا بیشتر در حال تنفیذ احرام باشد یا فرض کنید که اگر الآن تلبیه نگوید، ممکن است در طول مسیر مشکلی برای او پیدا شود، همان‌طور که گاهی برای انسان اتفاق می‌افتد که مشکلی پیدا می‌شود مثلاً زنی عذری پیدا می‌کند و برای همین می‌خواهد زودتر محرم شود، علیٰ‌کلّ‌حال بالأخره دواعی مختلف است و در تمام این موارد می‌تواند تلبیه را زودتر بگوید.

وقتی که شارع یک حکم را تشریع می‌کند، همهٔ جوانب را درنظر می‌گیرد. ما وقتی که می‌بینیم امام علیه السلام به این کیفیت حکم را بیان کرده است، اولاً بلا اول باید تأخیر بیندازیم و اینکه حالم در اینجا بهتر است و امثال‌ذلک، نمی‌تواند صارف برای این قضیه باشند. امام فرموده است که می‌توانی در موارد مختلفی به تأخیر بیندازی؛ در یک‌جا فرموده است که می‌توانی این را انجام بده ولی بهتر است که آن را انجام دهی، هیچ تأکیدی مختصر وجود ندارد در اینکه در خود مسجد شجره باشد.

تلمیذ: ما با توجه به مجموع روایات این مطلب را می‌گوییم، درحالی‌که حضرت به سائل فرموده است: «لا یجوز التلبیة عند مسجد الشجرة»،[1] ولی ما مجموع روایات را می‌بینیم و حمل بر مستحب مؤکد می‌کنیم، اصل را درنظر گرفته‌ایم.

استاد: ببینید وقتی که می‌فرماید: «لا یجوز» در مقابل کسانی است که تلبیه را از اقدم منزل واجب می‌دانند؛ اهل تسنن از منزلشان، قبل از میقات، تلبیه می‌گفتند و احرام می‌بستند و ما در روایات داریم که ماقبل میقات جایز نیست،[2] مادون میقات جایز نیست، به‌خاطر همین است که حضرت در قبال افرادی که قبل از میقات تلبیه می‌گفتند، می‌فرمایند که تشریع تلبیه از مسجد شجره است.[3] امام موسی بن جعفر علیهما السلام به آن شخص می‌فرماید که کار حرام انجام دهم؟! حالا آنها قبل از میقات هستند، تو باید صبر کنی به وادی عقیق برسی یا ذات عرق، کجا بود؟ باید به آنجا برسی بعد انجام دهی؛[4] یعنی شخص قبل از میقات تلبیه گفته است، در اینجا

---

[1] مسائل علیّ بن جعفر، ج ۱ ص ۲۶۷، ح ۶۵۰:
«سألتُهُ [موسی بن جعفر علیهماالسلام] عنِ الإحرامِ عِند الشّجرةِ هَل یَحِلُّ مَن أحرَمَ عِندَها أن لا یُلبِّی حتّی یَعلُوَ البَیداءَ عِندَ أوّلِ میلٍ قالَ: "نَعَمْ، فأمّا عِندَ الشَّجرةِ فلا یَجُوزُ التّلبِیةُ".»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، ص ۳۱۰، ح ۹:
«[قال الصادق علیه السلام]: "... فلَیسَ لِأحدٍ أن یعدُوَ مِن هذه المواقیتِ إلی غیرِها".»

[3] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الأحرام، باب ۳۴، ص ۳۷۰، ح ۲:
«عن مُعاویة بنِ عمّارٍ عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: "إذا فَرَغتَ مِن صَلاتِك و عَقَدتَ ما تُریدُ فَقُم و اِمشِ هُنَیهَةً فإذا اِستَوَتْ بِكَ الأرضُ ماشیاً کُنتَ أو راکِباً فَلَبِّ" الحدیث.»

[4] وسائل الشیعة، ج ۱۱، ابواب المواقیت، باب ۸، ص ۳۱۸، ح ۱:

امام می‌فرماید: «لا یجوز إلاّ فی مسجد الشجرة»، یعنی تشریع تلبیه از مسجد شجره است و از آنجا صحیح است اما فضل در تأخیر آن است.

وقت فضیلت نماز عشاء

همان‌طور که در مورد صلاة هم اتفاقاً داریم که مصلحت ملزمه از ابتدا نسبت به صلاة عشاء آمده است اما فضل در تأخیر آن به مدت یک ساعت و نیم است، یعنی اگر شما الآن نماز مغرب و عشاء را بخوانید، رفع ذمه شده است ولکن رضایت مولا نسبت به صلاة مغرب انجام شده است ولی نسبت به صلاة عشاء انجام نشده است. همان‌طور که در آنجا می‌گویند که اول وقت بخوان، در اینجا می‌گویند که یک ساعت و نیم به تأخیر بینداز. حالا اگر مصلحت ملزمه از ابتدا نیامده است، پس چطور این نماز انسان را بریء الذّمه می‌کند و مبرئ ذمّه است؟! حتی در بعضی از روایات داریم که از یک ساعت و نیم هم دیرتر خوانده شود[1] که فقط این در مورد صلاة عشاء است. ما برای همین نزدیک ساعت دوازده می‌خوانیم! چون در روایات داریم که دیرتر بخوانید، دیگر آخر وقت می‌خوانیم!

تلمیذ: تا اذان صبح وقت داریم!

استاد: نه، حالا آن احتیاط...

لذا اینجا با ملاحظهٔ آنها مشکلی نیست.

تلمیذ: در طول غیبت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه، اولیاء شاگردان را تربیت می‌کنند، هر کدام از آنها بالأخره اختلافاتی در کیفیت تربیت، سیره، احکام و دستوراتشان وجود دارد، اینجا چه نسبتی بین ولیّ خدا و اینها است؟ یعنی ولیّ خدا فقط نسبت به خواص است و مستقیم تربیت می‌کند یا مثل حضرت، ولایت عام دارد و کل عالم هستی را در بر می‌گیرد؟! نفس امام نفس واحد است، این اختلافات چطور به اصل برمی‌گردد؟!

استاد: اختلاف چه؟

تلمیذ: مثلاً عملکرد هر کدام از اولیاء تفاوت دارد، شخص کاری انجام می‌دهد، یکی آن را حرام می‌داند، دیگری مستحب می‌داند، درحالی‌که امام زمان یکی است، حکم یکی است و ولایت هم وحدت دارد.

«عن إبراهِیم بنِ عبدِ الحمیدِ عن أبی الحسنِ مُوسی علیه السلام قال: سألتُهُ عَن قومٍ قَدِمُوا المدِینة فخافُوا کَثرةَ البردِ و کَثرة الأیّامِ یَعنی الإحرامَ مِن الشّجرةِ، و أرادُوا أن یأخُذُوا مِنها إلی ذاتِ عِرقٍ، فیُحرِمُوا مِنها فقال: "لا و هُو مُغضبٌ مَن دخل المَدِینة فلَیس لهُ أن یُحرِم إلاّ مِن المدینةِ".»

[1] وسائل الشیعة، ج ۴، ابواب المواقیت، باب ۱۰، ص ۱۵۸ و ۱۶۱.

استاد: ولایت یکی است ولی نحوهٔ عملکرد هر کدام و اختلافش ربطی به ولایت ندارد، خود ولایت اقتضا می‌کند که این اختلاف باشد، حالا چون ولایت یکی است، اختلاف نباید باشد؟!

تلمیذ: یعنی اگر امام زمان علیه السلام در این دوازده قرن در هر زمانی حضور داشتند به یک نحو عمل می‌کردند، عین همین ولیّ؟!

استاد: اگر امام زمان ولیّ بود، نه اینکه امامِ زمان بود؛ امام زمان فرق می‌کند، اگر امام زمان ولیّ بود همین کار را انجام می‌داد.

تلمیذ: یعنی موضوع دیگر عوض می‌شد.

نظر علامه طهرانی ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ راجع به دعای ندبه

تلمیذ: در سایت از شما راجع به دعای ندبه سؤال کرده بودند فرمودید که مأثور از معصوم است ولی ظاهراً فرمودید که مرحوم علامه چیزی نفرمودند ولی ایشان در یکی از جنگ‌ها در مورد دعای ندبه مطالبی دارند.

استاد: مطلبی که من عرض کردم این بود که من ندیده‌ام ایشان دستور خصوصی به افراد نسبت به این دعا داده باشند، این نبوده است، بله من دیده‌ام که به‌طورکلی نسبت به دعا مطالبی فرموده‌اند و حتی یک‌دفعه روی منبر راجع به دعای ندبه صحبت کردند. ایشان تصریح دارند که این دعا نمی‌تواند از غیر معصوم باشد ـ به خود من فرموده بودند ـ اما این‌طور نبود که ایشان به افراد دستور داده باشند که بخوانند یا اینکه به دوستانشان در مجلس خصوصی به‌عنوان دستوری داده باشند، درحالی‌که دعای فرج و دعای عهد جزء دستورات ایشان بوده است و به خیلی از افراد دستور اربعینیات زیارت عاشورا با صد لعن و سلام می‌دادند ـ حتی یک لعن و سلام ـ به بعضی‌ها هم می‌فرمودند که فقط روزهای جمعه بخوانند. می‌توانستند دعای ندبه را هم بگویند، تابه‌حال ایشان به کسی دعای ندبه را سفارش نکرده‌اند ولی در عین حال ...

تلمیذ: ظاهراً مرحوم علامه در مسجد قائم در شب عید فطر در مورد دعای ندبه فرموده بودند ...؟

استاد: نه! من در آنجا بودم که ایشان فرمودند: «این دعا را که ما می‌خوانیم، چقدر خوب است که مثلاً خوانده شود»؛ به‌عنوان کلی فرمودند که خوانده شود ولی عرض کردم که این مطلب فرق می‌کند، نحوهٔ صحبت فرق می‌کند، اینکه نسبت به چیزی به یک نفر بگوییم: «اشکال ندارد و خوب است» با اینکه بگوییم: «این کار را انجام بده» باهم تفاوت دارند.

ایشان روی صحبت‌هایشان خیلی تأکید می‌کردند و خیلی حساب می‌رسیدند مثل ما نبودند که همین‌طور چیزی را بگوییم. ایشان حساب می‌رسیدند و تبعات صحبت‌هایشان را درنظر می‌گرفتند و در مجموع مطلب

را می‌رساندند. رساندنش این است که خوب است گفته شود بخوانید اما نه از زبان ایشان، به‌خاطر حساب‌هایی... .

تلمیذ: مطلبی را بنده از مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ نقل کرده‌ام که در مجلس سخنرانی خودشان در مسجد قائم، بچه‌ای شروع به گریه کردن می‌کند و خیلی گریه می‌کرد، یکی از رفقا تذکر می‌دهد که خانم این بچه را ساکت کنید! مرحوم آقا بالای منبر ناراحت می‌شوند و می‌فرمایند: «اشکالی ندارد، اگر این بچه امروز اینجا نیاید، فردا سر از جای دیگر درمی‌آورد، سینما می‌رود! بهتر است اینجا باشد، شما بنشینید.»

از شما سؤال می‌کنند و فرمودید که بسیار خوب است که بچه در مجالس بین الطلوعین شرکت کند اما اگر موجب اذیت برای دیگران می‌شود و مزاحمتی ایجاد می‌کند، نباید یا کنترل شود. در مجالس اتفاق افتاده است به مادری گفته شده که شما یا نیا یا بچه را بردار و به بیرون برو، درحالی‌که آن مادر می‌خواهد استفاده کند، او چه گناهی دارد که بچه‌اش گریه می‌کند؟!

کیفیت حضور بچه‌ها در مجالس بین‌الطلوعین

استاد: بقیه چه گناهی کرده‌اند که به اینجا آمده‌اند و باید فقط یک ساعت گریه بشنوند؟! بقیه چه گناهی کرده‌اند؟! یعنی منظور شما این است که فقط او از فضای روحانی مجلس استفاده کند؟! چون چیزی نمی‌شنوند، فقط بچه گریه می‌کند، خانم هم با خیال راحت بنشیند و استفاده کند! این پنجاه نفری که در اینجا نشسته‌اند چه گناهی کرده‌اند؟! بالأخره باید حل شود مثلاً بچه‌ای سینه‌اش درد می‌کند، ما که نمی‌گوییم سر او را ببرید، می‌گوییم که به اتاق دیگر برود و سرفه کند؛ هم خودش فیض ببرد، هم بقیه فیض ببرند خلاصه با این سرفه‌های مرتب، بقیه را از فیض محروم نکند. خود مرحوم آقا می‌فرمودند که مجلس باید به‌نحوی باشد که همه استفاده کنند و راجع به بچه‌ها هم می‌فرمودند که باید کنترل شوند؛ کنترل کردن یعنی اجازه ندهیم که بلند شوند و سروصدا کنند. اگر بچه‌ای نمی‌تواند، اصلاً بعضی بچه‌ها صبر و تحمل ندارند و شلوغ می‌کنند؛ لذا پدرش او را بلند می‌کند و در کناری می‌برد، اتاقی برای همین قضیه درست کنند که هم منبر را بشنود و هم بچه شیطانی کند، این اشکالی ندارد.

تلمیذ: نظر حقیر همین است که فضایی باشد، از آن‌طرف هم این مطلب را بنده قبول دارم که فیض از دیگران قطع می‌شود ولی این را می‌خواهم عرض کنم؛ اگر این مادر به‌خاطر ملاحظهٔ رفیقش که به او صدمه نخورد در منزل بنشیند و بچه را نگهداری کند، آیا آن فیض به او می‌رسد؟!

استاد: بله.

تلمیذ: اگر این ملاحظه را به‌خاطر رفیق و مجلس امام حسین علیه السلام کند؟

استاد: بله! فیض می‌رسد، اصلاً یک چیز دیگر به شما بگوییم، چرا بگوییم که گریه می‌کند بلکه این مطلب را از آقا می‌پرسیم که جناب علامهٔ طهرانی اگر بچه‌ای گریه نمی‌کند اما سرما خورده باشد، آیا بیاید و همه را آلوده کند؟! آیا ایشان می‌فرمایند که بیاید؟!

وابستگی سرنوشت آتی کودکان به کیفیت گذراندن دوران طفولیت

بله، آن عصمت و معصومیتی که بچه‌ها دارند، اصلاً همین‌ها حال و هوای مجلس را تغییر می‌دهند و من به‌شدت مخالفم که بچه‌ها را محروم کنند و معتقدم که سرنوشت آتی آنها از همان دوران طفولیت شکل می‌گیرد، این عکس‌برداری از طفولیت و از کودکی انجام می‌شود چون بچه خیلی خوب می‌فهمد و ادراک می‌کند و خیلی خوب مسائل را می‌بیند و آن را نگه می‌دارد!

شما که پنجاه سال، شصت سال یا چهل سال سن دارید، بعضی از اوقات در تصمیم‌گیری‌هایی ـ حالا در هر قضیه‌ای باشد فرق ندارد ـ بر سر دوراهی قرار می‌گیرید و یک‌دفعه می‌بینید که میل شما در این دوراهی به آن‌طرف می‌رود، چرا به آن‌طرف می‌رود؟! این به دوران طفولیت برمی‌گردد! همان وقتی که عکس‌برداری‌ها ثبت شده است. حالا ممکن است میلتان آن‌طرف نرود ولی انجام دهید؛ یعنی بر نفس غلبه کنید ولی می‌بیند که نه، علاوه بر اینکه انجام می‌دهید، به آن میل هم دارید؛ یعنی خیلی راحت‌تر این مسئله انجام می‌شود؛ یعنی هم به وظیفه عمل کرده‌اید و هم خودتان طبعاً به این قضیه تمایل دارید، این تمایل به ریشه‌های قبل برمی‌گردد.

البته نمی‌خواهم بگویم که تمام علل بلکه یکی از علل مسائلی است که از قبل آماده شده است. فرض کنید که شما می‌خواهید از یک نفر اطاعت کنید و او حرفی برخلاف میلتان می‌گوید، اینجا نفس لگد می‌اندازد که انجام دهد یا انجام ندهد، اگر آن ریشه‌هایی که از قبل داشته است، ریشه‌های درستی باشند، خیلی راحت گوش می‌دهد، گرچه برخلاف نفس او باشد و اگر آن ریشه‌ها و عقده‌های نفسانی و مسائلی که از کودکی و کوچکی در او باقی مانده است، مناسب نباشند، در مقابل این آقا جفتک می‌اندازد! اصلاً قضیه به جفتک می‌رسد، فقط حرف گوش نکردن نیست بلکه جفتک می‌اندازد! لذا دوران طفولیت در تثبیت پایه‌های تعیین‌کنندهٔ مسیر، خیلی مسئلهٔ مهمی است.

همهٔ بچه‌ها از جمله بچهٔ شیرخواره از وقتی که شیر می‌خورد، باید بیایند تا وقتی که بزرگ می‌شوند.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد